

۲۶- (۳)

ان (فعلًا ما بن شد امانا) لا یغیر (تغیر نما عدد) ما (آنجہ را) بقوم (در قوم) حتی یغیروا (تا تویرند)
ما (آنجہ را) بأنفسهم (در دل هایشان).

رد سائر نرنه ها با :

۱- دل قوم مگر، آنجہ را (اگر شد) ۲- اقوام، تغیر کنند ۴- دل اقوام، ابتدا، آنجہ را (اگر شد) (اگر شد)

۲۷- (۲)

اذا (هکذا، اگر) کنت واثقا بنفسک (موجود اتمان) (دائم باشی) ستطیع (میتوانی) ان تسع الاوقوس
تغیر ان اتوقوس، علی ان یكونوا واثقین بأنفسهم (موجود اتمان) (دائم باشند)
رد سائر نرنه ها :

۱- اتمان دگش، ۳- زمانی که ما سرباز گش ۴- از، همیشه

۲۸- (۲)

فی الحیاة الفردة (در زندگی تنه) من الحیل جدًّا (بسیار زیادت) ان تجعل (که هر روز) عدوک (دشمن را)
صدیقاً (دوستی) الاصل (زیادتر) الا تسع قلبک للعداوة (انکه قلبت برای دشمن مزاج شود)
رد سائر نرنه ها با :

۱- دوست گردد، ۳- قلب خود را، دشمن ۴- از دشمن خود، دست بپایزی (مناجبت) ، طلب خود را
گسترش ندهی.

۲۹- (۱)

ما قل (کم نشده است) عدد الانحاء الخلفین الذین (تعداد احوار با قدر کم) ستطیع (میتوانم)
ان تسع الاوقوس یا ربی (تا نبخند) (تا بایم) طریقتاً (راه خود) (سهولت) (برسانی)
الاه

ادام ۲۹

رد سائر زنده ها با

(لائی من الفلین)

- ۲- خیم کم اند، تعداد (ذکر شده) افراد کم محفل باشند (ترکیب و صفات) راه آن.
- ۳- کم نبوده است، می توانستیم، راه آن، ۴- بجز این بار و جستن، روی آوردم.

۳۰- (د)

بداء (افعال شروع، شروع کرد) (اعوان المزارعون) (برادران کشت ورم) (محیدنی) (دروگند)
 انشروع (گشت) بآلة ذات بدین شب (باریدان دارا و سه چوب) (دست عریضه) (دندانهای من)
 من الکدم (از اهن)

رد سائر زنده ها با:

- ۲- برادرانم که در عین دندانهای هشت آهن است، (دروگند) ۳- برادرانم که در دندان، دروگر
 زرع است، داشت، دندانهای هشت، بود، ۴- دندانهای، بود.

۳۱- (ک)

عین الخفاش (خشان خفاش) یفحها ضلالم الليل (ماریک شب آن را بایز می کند) عدا (هنگامی که)
 یبسط (گسترده شود) علی کل الانبیاء (بر همه چیزها) تغلقها ضیاء الشمس (نور خود را که آن را ببرد)
 خبط یقیناً بنورها (بار و شنا یا سه راه خود را بایم)

رد سائر زنده ها با:

- ۱- بآلة یک شب که از، بایز شود، ۲- نور خود را بایم می کند، که (در جمیع اول اقسام) (هنگامی که ذکر)
- ۳- ماریکهای شبانه، حیر، هدایت می بایم، راه خود (ذکر نشده)

۳۲ - ۳۱

هناك (آنجامت، چود دار) اشجار (درخت هاين) تعش (زندگی کنند) بالانساف (با پیچیدن)
 حول جذور و جذوع الاشجار الاخرى (دور ریشه ها و تنه هاى درختان ديگر) تنو (رشد و گسترش)
 ليخلق الاخرى (با حفظ کردن ديگران)
 رد سائر ریشه ها با:

۱- ریشه، تنه، زندگی کرده، رشد کرده اند ۲- هستند (آنجامت)، ریشه، تنه، دیر درختها پیچیده،
 در حالى که (جمع حالیه نیست) برای بقیه حقیقتاً می آورند ۴- دور (دیر نشده) در حالى که دیگران را حفظ کنند.

۳۳ - ۳۴

يُصَلِّعُ (من مضاعف مجهول) = قطع شود، را (با)

۳۴ - ۳۵

غُلَّ نَزْنَه (هرگاه تقسیم به انجام دادن کار گرفت) هرگاه بخورم کار را شرع کنی

۳۵ - ۳۶

حَرْنَه، با هوش (الطائر الذكى) تظاهر کرد (تظاهر) بالش (صباحه) شلته (مستور)
 رد سائر ریشه ها:

۲- تظاهر، مکور (مباح) ۳- طائر ذكى، المباح له ۴- تظاهر، طائر ذكى، مکور (مباح)

ترجمه متن:

مبارکها انسان در حق تعالی اعتماد دارند خصوصاً در قیام روزهى جان بر آفتابها، بستان بستان اسکا در اینجا فرمها
 شغل و هم چنین دست یافتن به غذا و احیاء روزمره مؤثر است، قطعاً کتوفان مجاور بر این نعمت بزرگ با شغلها مختلف در زمین و آسمان
 و زندگى استغناء میکنند، علاوه بر این منابع از نعمت طائر ذكى و غیر آن است، این آن فرضی صلاهی برای جذب جانوران و آن
 از هم کتوفان جان برای تفریح و بهر بردن است، امری است به درازى است که محل نقل دریاى لکان یکی از احوال اقبال است
 سین کتوفان است. به معنی طائر از عوامل فعالیت اقبال و انچه آنچه واجب است رعایت کردنش این است که دریاها را

الام سے بچ کر چمکتے ہیں!

مکان پر اس آتش کا مانتیت میں عدم رعایت اس موقع سے ہلاکت انسان بدستور ہو رہا ہے۔

۳۶۔ (۱)

- ۱۔ آتش دریا کا درہو اس پاک ۲۔ دریا کا آتش کو بر کر کے سمات خالہ ۳۔ زندگی انسان کو آتش دریا کا ہر آن
- ۴۔ آتش دریا کا دریا کا آتش کو با کلمہ مگر

۳۷۔ (۲)

- ۱۔ ایجاد سائنس کا پر کل دس ۲۔ آن مکان سے پر زبالت کا جائے طاعت ۳۔ تاسیس شرکت کا غنائی
- ۴۔ حاصل ہائے مکان سے پر اس اسرافت است

۳۸۔ (۱)

- ۱۔ با آلودہ کردن آب طر دریا کا ۲۔ با عدم تکرر فای اقتصاد کشورش با دریا کا ۳۔ با استفادہ از زبالہ ہا
- ۴۔ با انراضن مابعد غنائی دریا

۳۹۔ (۲)

- ۱۔ منابع غنائی دریا ۲۔ اھمیت دریا ۳۔ اثر زبالہ ہا در دریا ۴۔ حل مسئلہ دریا

۴۰۔ (۳)

عَلَمٌ كَزَنٍ حروف الأصل (ع ت م) (= (ع م ر)

۴۱۔ (۲)

عَلَمٌ كَزَنٍ جمع (کان = بود) أصبح (شد دردم و ہزارہ صا)

۴۲۔ (۴)

عَلَمٌ كَزَنٍ مؤنث علم وزن أفعَل (مؤنث علم وزن فُعَل)

۴۳- (۲)

عَلَّطُ كُزْنِي عَقُول (مُحَقِّق) الْمُسْتَمِعِينَ (المُسْتَمِعِينَ: اسم الفاعل)

۴۴- (۴)

عَلَّطُ هَاسُ كُزْنِي هَا:

- ۱- رجال (جمع رَجُل) رَجُل (الرَّجُل = ياء) ۲- هَوَاة وراغبون (علاقه‌مندان مترادف)
۳- كَتَّاب (جمع كاتب = نویسنده)

۴۵- (۱)

زَرَعَ به معنی کشت محصول است نه مکان زراعت (الزَّرْعَةُ وَالْمَزَارِعُ مَكَانٌ يَعْمَلُ لِلزَّرْعِ فِيهَا)

۴۶- (۳)

مُشْرَا لَشَاء (بالتوجه به این که همیشه اشیاء به عنوان مضاف الیه آمده است و ما را به این تفصیل پوشش نمی‌دهد)

۴۷- (۴)

سَاكِرُ كُزْنِي ۴- كان يَعْذِفُونَ ۲- كان يَضْمُ ۳- كان يَأْتُرُ هكلی ماضی التمراری سرجم و سرکه
اقا دُرُ كُزْنِي ۴ نِسبت به عنوان صلی محصول بعد از آن آمده

۴۸- (۳)

لَا إِطَارَ أَصِيَاهُ عَسَى (لا = نفی للجنس، اطار: اسم لا، أَصِيَاهُ هِي: صفت) عَذِبُ شَهْرٍ فَر
سَاكِرُ كُزْنِي هَا ۱- لا (نفي) ۲- لا (نفي) فعل نهي (لا تَقُلُّ) ۳- لا حرف تنزيه (ه)

۴۹- (۴)

مَا أَجَلَ (اسلوب تَقْيِيب = حجب زیادت) هكلی ماضی هستند. (ما اَقْع: قانع گردد - ما قَطَعْتُ: قطع کردم - ما اسْتَعْمَدْنَا: استندیم)

۵۰- (۳)

لَا تَقْلُ: من مضارع مجهول و تِيَارَة نائب فاعله که بعد از آن واقع شده و حصره.